

دیوان فتح (شاعر قرن یازدهم)

دکتر برات زنجانی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۴)

چکیده:

ده‌ها هزار نسخه خطی نظم و نثر فارسی در کتابخانه‌های بزرگ دنیا نگهداری می‌شود و علاوه بر آن در کتابخانه‌های شخصی نیز شمار آن کم نیست. خواندن و ارزیابی کردن این گنج بیکران سالها وقت می‌خواهد. و تنها وقت مطالعه یافتن مشکل را نمی‌گشاید بلکه صدها محقق و نسخه‌شناس و نقاد و سخن‌سنج هم لازم است تا در وقت بهترین استفاده را بنمایند. نسخ خطی مانند طلا هستند و محقق مانند محک. عیار طلا را محک نشان می‌دهد. در کتابخانه خدیویه مصر فهرستی از نسخ خطی آن کتابخانه بچاپ رسیده است در یکی از صفحات آن از پنج نفر شاعر و دیوان آنها سخن رفته. به راهنمایی جناب آقای افخمی ریاست محترم دانشکده ادبیات زیرا کسی از دواوین شعرا از طریق وزارت امور خارجه بدست رسید که بسیار ارزنده می‌باشد. در این مقاله شاعری با تخلص «فتح» را معرفی می‌کنیم و از سبک او سخن گفته‌ایم. این شاعر از ساده‌سرایان شعر فارس است و سبکی تازه بر سبکهای شعر زبان فارسی افزوده است. به احتمال قریب به یقین در قرن یازدهم سروده شده است.

واژه‌های کلیدی: تعلیل، محبوب ازل، محمود و ایاز، کرم کن فرما، قال،

صنع خدا.

مقدمه:

نظامی گنجوی در لیلی و مجنون کلمات بکار رفته در آن مثنوی را «ماهی زنده» نامیده است:

بحری است سبک ولی رونده ماهیش نه مرده بلکه زنده
و شعری که در بحر سبک (مسدس) سروده شده باشد و ماهیان آن زنده باشد در
عرصه روزگار ماندگار خواهد بود و همچون ابیات لیلی و مجنون نظامی به ابدیت
خواهد پیوست. از شاعری به تخلص «فتح» دیوانی باقی مانده که در کتابخانه خدیویه
مصر نگهداری می شود زیرا کسی از آن بدست ما رسید، روانی و طراوت و سادگی آن ما
را بر آن داشت که به تصحیح و چاپ آن اقدام کنیم و گلی دیگر با رنگ و بوی تازه به اهل
علم و ادب تقدیم نماییم. فتح تخلص این شاعر است از نام و نشان و محل تولد و محل
وفات او اطلاعی نداریم به احتمال قوی در قرن یازدهم هجری قمری بوده است.

دیوان فتح

از نام و نشان و اینکه در کدام شهر بوده و در چه تاریخی تولد یافته و در چه
تاریخی درگذشته است اطلاعی نداریم نسخه خطی دیوان این شاعر در کتابخانه
خدیویه مصر است. نسخه (زیراکس) از آن بدست ما رسیده است که بعد از
تصحیح پاره از لغات را معنی و در حاشیه قرار دادیم. این شاعر خود را فتح تخلص
کرده است اما نسخه نویس در آغاز دیوان تخلص او را «فتحی» نوشته است احتمالاً
از شعرای قرن یازدهم است. دیوان با ستایش خدا و نعت حضرت رسول اکرم (ص)
شروع می شود و دارای یکصد و بیست و شش غزل پنج بیتی و سه رباعی است در
پاره ای از غزلها گرایش عرفانی دارد از آن جمله:

جمله ذرات بود سایه محبوب ازل زانکه خورشید جهان می فکند سایه به شب
(غزل ۱۳)

دیوان فتح (شاعر قرن یازدهم) / ۳

چون نظر کردیم به اشیا سر بسر آفتاب رویش آمد در نظر
غیر حق چیزی نبیند در جهان از حقیقت هر که او دارد خبر
(غزل ۷۶)

هم تو عاشق هم تو معشوق آمدی گاه محمودی گهی باشی ایاز
(غزل ۸۰)

دل که از سرّ غیب شد آگاه نکند یک نظر بغیر نگاه
نفی خود کن که تا کنی اثبات معنی لا اله الا الله
(غزل ۱۲۰)

شاعر به قضا و قدر اعتقاد دارد:
میرسد ای فتح ترا از قضا هر چه بد و نیک قدر می کند
(غزل ۴۱)

از جور فلک منال ای فتح اینها همه با تو از قضا شد
(غزل ۴۳)

در بعضی از ابیات به پسران زیباروی نیز توجه دارد:

از آن عارض چه شد گر خط بر آمد شود از آتش آری دود پیدا
(غزل ۷)

تا گردِ درخت بر آمد آن خط در دور قمر چه فتنه ها شد
(غزل ۴۳)

فزود از گریه من خط او فتح زیاران سبزه آری می فزاید
(غزل ۴۴)

جان و دل از خطش بفریاد است هر کجا لشکری بود غوغاست
(غزل ۳۳)

* * *

چون بگریم بنظر تازه نماید خطت تازه باشد بنظر سبزه چو باران آید
(غزل ۳۸)

شاعر در مصراع اول مطلبی بیان کرده است و در مصراع دوم به تحلیل پرداخته و
این روش در اغلب غزلیات نمایان است:

از آن عارض چه شد گر خط بر آمد شود از آتش آری دود پیدا
(غزل ۷)

که عارض را به آتش تشبیه کرده است.
بفتح از دم زاهد رخس نکو نگشاد که گل نکو نگشاید چو می شود سرما
(غزل ۵)

سخن زاهد را سرد و سرمازا تعریف کرده است.
جمله ذرات بود سایه محبوب ازل زانکه خورشید جهان می فکند سایه به شب
(غزل ۱۳)

* * *

فتح آن جان جهان را به طلب یافته است زانکه یابنده بود هر که نماند ز طلب
(غزل ۱۳)

دل زتاب عارضش آن زلف می جوید بلی سایه می جویند مردم چون شود گرم آفتاب
(غزل ۱۴)

بر گل رویت عرق از تاب عارض بوگرفت زانکه از خورشید خوشبو می شود دایم گلاب
(غزل ۱۴)

دلم از تابش غم کرد به تیغش میلی چون هوا گرم شود میل کند دل سوی آب
(غزل ۱۵)

دور از تیغ تو ای شوخ خراب است دلم ملک بی آب چو گردید شود زود خراب
(غزل ۱۵)

* * *

میل کردم به لبث چون رخ خوبت دیدم موسم گل همه کس میل کند سوی شراب
(غزل ۱۵)

* * *

گل ز تاب رخ او غرق عرق می گردد آری از تابش آتش شود ای فتح گلاب
(غزل ۱۵)

* * *

ملک دلم، بظلم غم او خراب کرد آری که ظلم می کند آباد را خراب
(غزل ۱۶)

* * *

چون لبش بوسم زشادی سرخ می گردد رخم سرخ می گردد بلی هر کس که می نوشد شراب
(غزل ۱۷)

* * *

چو خالت دل طمع دارد بر آن لب مگس را میل آری سوی حلواست
(غزل ۲۲)

میلی به آب دیده ما قامت تراست زان رو که سرو بر طرف آب مایل است
(غزل ۲۷)

چون بگریم بنظر تازه نماید خطت تازه باشد به نظر سبزه چو باران آید

(غزل ۳۸)

شاعر بالحنی طنزآمیز از زاهد انتقاد می‌کند:

دوش زاهد بدر میکده آمد گفتم نیست جای تو در این خانه کرم کن فرما

(غزل ۱۰)

زاهد ترا زمدرسه گر شد گشایشی ما را شدست از در میخانه فتح باب

(غزل ۱۹)

* * *

خشک درماند بجا دید چو رویت زاهد می‌شود خشک چو هیزم بر آتش باشد

(غزل ۵۷)

* * *

سوخت زاهد آه چون کردم زدل زود می‌گیرد بلی آتش بخس

(غزل ۸۳)

گر اشک چکد از دل زاهد عجیبی نیست زانرو که چکد آب دمادم زدل سنگ

(غزل ۹۰)

* * *

دور از آن رخ دمی نیم بی غم چه توان چون فتاده‌ایم بهم

(غزل ۹۸)

زاهد از آه دردناکت نیست روی خود را مکن زاز سیاه

(غزل ۱۲۰)

از واعظ هم حرف شنوی ندارد:

گر توانی سخن واعظ بدگو مشنو بشنو از ما سخن اینست که گفتیم ترا

(غزل ۱۲)

نگویی این همه واعظ چه قال است نداری حال یارب این چه حال است
(غزل ۳۷)

واعظ از وحدت نمی‌گویی سخن من نمی‌دانم چه می‌گویی دگر
(غزل ۷۶)

مرا دین است آن رخسار واعظ تو می‌گوهر چه می‌خواهی بدینم
(غزل ۹۳)

چون شدم واعظ برندی آشکار بعد از اینم هر چه می‌خواهی بگو
(غزل ۱۱۶)

و شیخ را منکر آفرینش حق می‌داند: به صنع حق مشو ای شیخ منکر
بود صنع خدا چون روی نیکو

(غزل ۱۱۴)

شاعر از صناعات ادبی نیز سود جسته و معانی و مفاهیم را آرایش داده است از آن جمله:

لف و نشر مرتب:

از نرگس و نسرین و مه و سایر انجم آراسته‌ای روی زمین را و زمان را
(غزل اول)

بنزد روی او دیدم دهانش به پیش مهر‌گویی ذره‌ای بود
(غزل ۵۰)

لف و نشر نامرتب:

در خیال رقیب و یار دلم گاه در نور و گاه در نار است
(غزل ۳۵)

زلطف و قهر خالی نیست آن یار ظهورش گه جلال و گه جمال است
(غزل ۳۷)

از انتظار زلف و رخت روز و شب مرا گاهی سیاه دیده و گاهی سفید شد
(غزل ۴۵)

برای تیغ و تیرم گفت جاساز بسازم جایشان بر دیده و سر
(غزل ۶۹)

مرا آن چشم و لب خوش می‌نماید چه خوش باشند با هم قند و بادام
(غزل ۹۵)

از خط و عارضش دلم بگشاد می‌کند آب و سبزه دل خرم
(غزل ۹۸)

تشبیه ضمنی:

دهان را به هیچ تشبیه کرده است.

دید چو زلف پیش دهانش مرو دلا خود را برای هیچ مینداز در بلا
(غزل ۶)

زلف به بلا تشبیه شده است:

دل ببند سر آن زلف کند یاد شما می‌کند یاد خدا هر که در افتد به بلا
(غزل ۱۲)

تیغ در برندگی به آب تشبیه شده است.

دلم از تابش غم کرد به تیغش میلی چون هوا گرم شود میل کند دل سوی آب
(غزل ۱۵)

عارض به آب تشبیه شده است.

بر عارضت نوشت خطت بوسه‌ای بفتح هرگز برات را ننویسد کسی به آب
(غزل ۱۶)

لب به حلوا تشبیه شده است.

چو خالت دل طمع دارد بر آن لب مگس را میل آری سوی حلواست
(غزل ۲۲)

نرگس مخمور به میخانه تشبیه شده است.

گوشه نرگس مخمور تو جای دل ماست هر کجا گوشه میخانه بود منزل ماست
(غزل ۳۶)

زلف به عمر دراز تشبیه شده است.

فتح هر لحظه سر زلف ترا می خواهد کیست آنکس که نخواهد ز خدا عمر دراز
(غزل ۸۲)

صنعت ایهام:

تیر او در دیده آمد رفت سوی دل روان گفتم ای دلجوی کار خویش کردی مرهبا
(غزل ۳)

دلجوی را در دو معنی بکار برده است.

میکشی با دیگران جام شراب من ز حسرت آه از دل می کشم
(غزل ۱۰۰)

کشیدن دردو معنی بکار برده است.

صنعت کنایه:

غمزه و زلف تو با هم سر بسر آورده اند فتنه ای خواهند بهر جان فتح انگیختن
(غزل ۱۰۴)

سر بسر آوردن بیخ گوشه حرف زدن.

زلف او دید بنفشه سر خود پیش افکند سر به پیش افکند آن دم که کسی گشت خجل
(غزل ۹۲)

سر پیش افکندن خجل گشتن.

نشانه‌هایی هست که دلالت می‌کند بر اینکه شاعر خسرو و شیرین نظامی

گنجوی را دیده است:

میان ما و آن شوخ شکر لب مثال خسرو و شیرین فتادست

(غزل ۲۶)

«شکر» در مصراع اول به «شکر اصفهانی» ایهام دارد. خسرو شکر اصفهانی را که زیبارویی معروف بود برای رام کردن شیرین ببازی گرفته بود.

گرچه شیرین بود شکر امّا لب او را حلاوتی دگر است

(غزل ۲۰)

نظامی گوید:

ز شیرین تا شکر فرقی عیان است که شیرین جان و شکر جای جان است
مگو شیرین و شکر هست یکسان زنی خیزد شکر شیرینی از جان

(خسرو شیرین نظامی، بیت ۳۸۶۰-۳۸۵۵)

فتح گوید:

به حلاوت لب لعل تو چو جان شیرین است رشکم آید که برم پیش لب نام شکر

(غزل ۷۱)

فتح گوید:

بگشاد لبش تا بشکر خنده دهان را پاشید نمک‌ها به جگر خسته دلان را

(غزل ۹)

نظامی گوید:

نمک دارد لبش در خنده پیوست نمک شیرین نباشد وان او هست

(خسرو شیرین، بیت ۷۶۶)

فتح گوید:

نهم بر خاک پایت هر زمان رو که زر زر می‌کشد ای سرو دلجو

(غزل ۱۱۴)

و نظامی گوید:

شنیدم نه از زیرکی زابلهی که زرزر کشد چون برابر نهی
(شرفنامه، بیت ۲۹۶)

فتح گوید:

دیده ابروی هلالت دید دل دیوانه شد ماه نو چون شد، زیادت می شوی آری جنون
(غزل ۱۱۰)

نظامی گوید:

شیفتم چون خری که جو بیند یا چو صرعی که ماه نو بیند
(هفت پیکر، بیت ۲۴۴۱)

یا چو صرعی که ماه نو بیند بر جهد گاه و گاه بنشیند
(هفت پیکر، بیت ۴۳۱۴)

اما فتح مضمون و مفهوم این بیت از نظامی را که به فرزندش از باب نصیحت گفته. بیاد نداشته است:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او
(لیلی و مجنون، بیت ۶۴۸)

زیرا در صورتی که بیاد داشت این بیت را نمی سرود:

فتح غیر از وصف حسن لعل جان بخش نگفت شعر گوهر بار او زان رو همه احسن بود
(غزل ۵۹)

اعتقادات مردم در عصر شاعر:

روز عید به سفر نمی روند:

چون بدیدی روی او ای جان زتن بیرون نیا زانکه روز عید نبود رسم رفتن در سفر
(غزل ۷۸)

رسم شکار:

بر دلم تیری زدی مگذار در دست غم هر که تیر اول زند باشد از آن او شکار
(غزل ۷۳)

در گرمی آب را بیک جرعه خوردن از حکمت نیست:

چون زمهرت گرم شود دل تیغ را یکدم مکش

زانکه حکمت نیست در گرمی بیکدم خوردن آب

(غزل ۱۴)

هنگام خمار تشنگی پیدا می شود.

چن شدم مخمور چشمت دل به تیغ میل کرد میل دل باشد بسوی آب در وقت خمار

(غزل ۶۸)

شخص سودایی بیقرار است:

بیقراری می کند پیش رخت هر لحظه زلف هر که سودایی است نبود ساعتی بر یک قرار

(غزل ۷۳)

نماز بدون نیت درست نیست.

تانیار د بر زبان نامش نیارد سجده فتح نیت اول تا نیارد کس روا نبود نماز

(غزل ۸۱)

بر اثر مهر و محبت خون بخون می کشد:

چه شد گر کشد دل بسوی لبش زمهر و محبت کشد خون بخون

(غزل ۱۱۲)

در شاهنامه فردوسی نیز این مطلب آمده است:

سپهبد سیاوش را خواند و گفت که خون و می و مهر نتوان نهفت

(شاهنامه چاپ شوروی، ج ۳، ص ۱۴)

طفل سرراهی را بر می دارند.

سرشک فتح را از راه بردار که بردارند طفلان از سر راه
(غزل ۱۱۷)

اخترگذشتن و فال زدن:

در میان گریه‌ای دل وصل او خواه از خدا درگذر باشد چه میدانی تو ناگه اختری
(غزل ۱۲۲)

لغات و تعبیرات تازه:

کرم کن فرما: در فرهنگ‌ها نیامده ظاهراً به معنی: زحمت را کم کن و از اینجا برو
دوش زاهد بدر می‌کده آمد گفتم نیست جای تو در این خانه کرم کن فرما
(غزل ۱۰)

گلو گرفتن: خواهش کردن و انجام کاری را خواستن (در فرهنگ‌ها به این معنی
نیامده است).

بهر خون من صراحی دمبدم پیش ساغر از چه می‌گیرد گلو
(غزل ۱۱۵)

تراش: به معنی غارت (در فرهنگ‌ها به این معنا دیده نشد)

دل ببرد آن چشم از من کرد هم در جان طمع زانکه باشد چشم ترکان فتح دایم بر تراش
(غزل ۸۸)

افتادگان: عاشقان

چو اشک افتاد بر خاک رخت فتح سوی افتادگان خویش بنگر
(غزل ۶۹)

نوشیدن: خوردن

تیغ را یکدم مکش خوردم کباب دل که کی آب را یکدم نباید خورد چون نوشد کباب
(غزل ۱۸)

مردم زادگان: سرشک:

یک زمان در گوشه‌ای ساکن شو آخرای سرشک عیب باشد در بدر گردند مردم زادگان
(غزل ۱۰۵)

نتیجه:

گسترش زبان و ادبیات فارسی در خاورمیانه، هندوستان، پاکستان، افغانستان و حتی مصر، اسپانیا، آذربایجان قدیم و ترکیه بعدی است که همه آن را در تقسیم بندی سبک‌شناسی به سبک هندی، سبک خراسانی، سبک عراقی و سبک بازگشت ادبی نمی‌توان درجه بندی و جاسازی کرد. پیدایش نسخه خطی این شاعر و چند نفر دیگر پدید آمدن سبک ساده نویسی و ساده سخن گویی را نشان می‌دهد. ادامه تحقیقات ما را به نتایج بهتر و ارزشمندتر خواهد رسانید.

منابع:

- ۱- لیلی و مجنون نظامی چاپ دانشگاه به تصحیح برات زنجانی.
- ۲- خسرو و شیرین نظامی چاپ دانشگاه به تصحیح برات زنجانی.
- ۳- شرفنامه نظامی، چاپ دانشگاه به تصحیح برات زنجانی.
- ۴- هفت پیکر نظامی، چاپ دانشگاه تهران به تصحیح برات زنجانی.
- ۵- شاهنامه فردوسی، چاپ شوروی، جلد سوم.
- ۶- لغت نامه دهخدا.
- ۷- فرهنگ برهان قاطع.
- ۸- لغت نامه آندراج.